

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیست و هفتم، بهار و تابستان ۱۳۹۹: ۱۱۱-۸۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۵

نوع مقاله: پژوهشی

بررسی مناسبات دولت و بازار

در دهه نخست جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۷-۱۳۶۸)

* وحید سینائی

** سارا اکبری

چکیده

پس از انقلاب اسلامی، روابط دولت و بازار سنتی به عنوان یک نهاد اجتماعی-اقتصادی دگرگون شد. در ابتدای انقلاب، اعضای برجسته جامعه بازار، بخش‌های بزرگی از اقتصاد ایران را از طریق مدیریت بنیادهای انقلابی و نهادهای دولتی در دست گرفته، روابط نزدیکی با رهبران جمهوری اسلامی برقرار نمودند. اما در سال‌های بعد، تغییراتی در این روابط به وجود آمد. در بررسی این دگرگونی و برای تبیین روابط دولت و بازار در دهه نخست جمهوری اسلامی، این فرضیه قابل طرح است که در دهه یادشده، سیاست‌های یکسان و مشابهی در قبال بازار وجود نداشت. دولت موقت به سیاست‌های لیبرالی در حوزه اقتصاد باور داشت، اما تحت تأثیر مصوبات شورای انقلاب، فضای انقلابی و نابسامانی‌های پس از انقلاب، در عمل به اجرای مصوبات شورای انقلاب پرداخت. با سقوط دولت موقت و روی کار آمدن دولت‌های چپ‌گرا، قدرت بازار سنتی به‌ویژه در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی به چالش گرفته شد. در مقابل، بازار هم تلاش کرد تا مانع تسلط و استیلای کامل دولت بر اقتصاد و بخش خصوصی گردد. روش پژوهش، تبیینی و گردآوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی بوده است.

واژه‌های کلیدی: ایران، دولت، بازار، اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی.

* نویسنده مسئول: دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران Sinaee@um.ac.ir

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران sa_ak195@mail.um.ac.ir



مقدمه

بورژوازی سنتی ایران که فعالیتی پیوسته و مؤثر، اما متفاوت و نه همواره پیشرو در تحولات اجتماعی و سیاسی ایران از دوران قاجار و انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی داشته، در مناسبات خود با دولت، روابط متغیری را تجربه کرده است. از منظر تاریخی، بازاریان که از لایه‌های اجتماعی قدیمی ایران محسوب می‌شوند، در دوره معاصر در بسیاری از حرکت‌ها و جنبش‌های سیاسی اجتماعی شرکت داشته‌اند و سرانجام در فرایند انقلاب ۱۳۵۷ نیز توانستند به گونه‌ای مؤثر نقش‌آفرینی کنند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نخست به نظر می‌رسید که بازاریان و روحانیون، وارث اصلی این پیروزی باشند، اما نفوذ بازاریان در سال‌های بعد با چالش‌هایی روبه‌رو شد. با این حال بازاریان به‌طور غیر مستقیم به دو شیوه در ساختار قدرت اعمال نفوذ کردند: نخست از طریق نسل جوان‌تر آنها که به متخصصان و روشن‌فکران جوان پیوسته بودند و دیگری از طریق ائتلاف با نمایندگان محافظه‌کار و سنتی که برای حمایت از منافع بازار و بخش خصوصی در مقابل دولت و بخش عمومی شکل گرفته بود.

در واقع با پیروز شدن انقلاب در سال ۱۳۵۷، بازاریان به یکی از عناصر اصلی برای سازمان‌دهی نظام جدید تبدیل شدند. آنها و فرزندان ذکورشان، نخستین کسانی بودند که در کسوت‌های مختلف، از کارمندان عادی و نظامی گرفته تا مدیران بنگاه‌ها و مؤسسات دولتی و بنیادها، مقامات رده بالای نظامی، وزارت، اعضای مجلس، مناصب و مراتب مختلف را در دستگاه دولت برعهده گرفتند. اما ورود بازار به ساخت قدرت در این دوره به معنای نبود تنش میان بازار و انقلابیون نیست. در این دوره، عناصر چپ‌گرا و مدرن درون ساخت قدرت تلاش کردند تا فعالیت‌های بازار را بیشتر تحت قیود مقررات دولت درآورند و مقامات حکومتی، حضور بیشتری در بازار داشته باشند. از این‌رو به دنبال پیروزی انقلاب و همزمان با قدرت‌یابی «خرده بورژوازی سنتی»، شعارها و نشانه‌های ضد سرمایه‌داری نیز ظاهر شد که در مجموع بخش خصوصی و به‌ویژه حجره‌های بازار را تهدید می‌کرد. اقداماتی چون مصادره اموال بسیاری از سرمایه‌داران بزرگ و در نتیجه خروج برخی از آنها از کشور، تلاش گسترده برای ملی کردن صنایع و بانک‌ها که از سوی شورای انقلاب آغاز شده بود و در دولت «میرحسین موسوی» با

مطرح شدن طرح ملی کردن تجارت خارجی و توسعه تعاونی‌های مصرف، شدت بیشتری یافته بود، زمینه‌های تنش و مخالفت بازار و ساخت قدرت را برانگیخت. در این مقاله، مناسبات دولت و بازار در دهه نخست انقلاب اسلامی بررسی می‌شود.

پیشینه پژوهش

در ادبیات گسترده‌ای که درباره چرایی و نتایج انقلاب اسلامی پدید آمده، گاه با نگاه عام‌گرایانه، اقتصاد سیاسی و روابط دولت با نیروهای اجتماعی-اقتصادی و گاه نیز با نگاه خاص‌گرایانه به بررسی چگونگی این مسئله پرداخته شده است. کاتوزیان (۱۹۸۱)، پسران (۱۹۸۲)، رضوی و وکیلی (۱۹۸۲)، امیراحمدی (۱۹۹۰)، آموزگار (۱۹۹۳)، علی‌زاده (۲۰۰۰)، کشاورزبان (۲۰۰۷)^(۱) و رزاقی (۱۳۷۵) در زمینه مورد بحث مقاله و اقتصاد سیاسی دهه نخست انقلاب، نوشتارهای موشکافانه‌ای دارند.

اما پژوهش حاضر، دو وجه تمایز دارد: ۱- تمرکز نوشتارهای مورد اشاره بر مباحث کلان اقتصادی و بررسی تحقق یافتن یا نیافتن اهداف اقتصادی دولت‌های مورد بحث و در نتیجه فاصله گرفتن از تمرکز بر مناسبات میان دولت و بازار به عنوان یک نیروی سیاسی اقتصادی بوده است. ۲- تمرکز نویسندگان این پژوهش به طور ویژه بر مناسبات دولت و بازار سنتی در یک دوره زمانی خاص است و تلاش شده تا از پراکندگی زمانی و قلم‌فرسایی فراتر از دوره مورد بحث پرهیز شود. چهارچوب مفهومی مقاله برگرفته از رویکردهای جامعه‌شناسی سیاسی و اقتصاد سیاسی است.

مبانی نظری

در بررسی روابط میان دولت و جامعه (نیروهای اجتماعی) با توجه به اینکه دولت و ساختارهای اجتماعی اقتصادی به یکدیگر شکل می‌دهند، شناخت پویایی‌های روابط دولت-جامعه، مسئله‌ای مهم است. پیچیدگی مفاهیم دولت و جامعه و درآمیختگی مناسبات و تعاملات آنها، ضرورت توجه به تحلیل‌های نهادی و نظریه‌های مربوط به آن را ضروری می‌کند. در چنین بستری برای بررسی مناسبات میان دولت و نیروهای اجتماعی (دولت و بازار) نمی‌توان تنها به یک الگو و مبانی نظری خاص وفادار ماند؛ زیرا

از یک طرف باید به دولت به عنوان یک نهاد سیاسی و چگونگی تعامل آن با جامعه و در نتیجه مبانی نظری سیاسی مرتبط با آن توجه داشت و از طرفی به ماهیت بازار که نهادی اجتماعی و در عین حال اقتصادی است نیز نگاهی ویژه داشت. بنابراین بررسی مسئله پژوهش حاضر در مسیری پویا و حصول به نتایج قابل قبول، مستلزم به کارگیری الگویی ترکیبی، جامعه‌شناسی سیاسی و اقتصاد سیاسی است؛ زیرا الگوهای ترکیبی، بستر مناسب‌تری برای شناخت تأثیر متقابل دولت و جامعه فراهم می‌کنند.

از آنجا که در اقتصاد سیاسی به رابطه دولت و بازار پرداخته می‌شود و بازار در ماهیت خود پدیده‌ای اجتماعی است، مطالعه روابط میان بازار و دولت، بخشی از جامعه‌شناسی سیاسی است. جامعه‌شناسی، آموزه‌های مناسبی برای اقتصاد سیاسی فراهم می‌کند و بر موضوع‌هایی درباره سازوکار اجتماعی که منافع اقتصادی را هدایت می‌کند و رفتارهای اقتصادی را شکل می‌دهد، تمرکز می‌کند. این سازوکار در هنجارها و شبکه‌های اجتماعی پنهان شده است (نی و سوئدبرگ، ۱۳۸۷: ۱۷۵). در واقع جامعه‌شناسی سیاسی، نخست تلاش برای شناخت روابط دولت و نیروهای اجتماعی است و سپس روابط این دو را در محدوده دولت ملی بررسی می‌کند. البته این ارتباط متقابل است؛ بدین معنا که هم دگرگونی‌ها، پدیده‌ها و ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بر سیاست تأثیر می‌گذارند و هم متقابلاً از نظام سیاسی تأثیر می‌پذیرند. بر اساس نگرش یادشده، نیروهای اجتماعی که حول شکاف‌های مختلف اجتماعی و مهم‌تر از آن، شکاف‌های اقتصادی شکل گرفته‌اند، وارد روابط گوناگونی با دولت می‌شوند. اگر نفوذ کافی و یا سیطره بر دولت دارند، این نفوذ و تسلط را حفظ و توجیه می‌کنند و اگر فاقد نفوذ و محروم‌اند، سیطره و منافع گروه‌های رقیب را به چالش طلبیده، مورد اعتراض قرار می‌دهند (بشیریه، ۱۳۷۹: ۱۱۲-۱۱۳).

اقتصاد سیاسی نیز بازتابی از روابط نیروها، طبقات و گروه‌ها در جامعه است که شکل‌گیری نهادها و تحول آنها را به عنوان قواعد بازی سیاسی از طریق تحلیل روابط اقتصادی و اجتماعی تبیین (نورث، ۱۳۷۷: ۱۷۶) می‌کند و به پدیده‌هایی اشاره می‌نماید که در کانون توجه رشته‌های اقتصاد و سیاست قرار دارد و سعی می‌کند توضیح دهد که چگونه قدرت سیاسی بر پیامدهای اقتصادی تأثیر می‌گذارد و چگونه نیروهای اقتصادی بر رفتار سیاسی مؤثر واقع می‌شود. در رویکرد اقتصاد سیاسی دو گزاره بسیار مهم است:

نخست آنکه این بیان واقع‌بینانه نیست که اقتصاد، راه خودش را بدون تعامل با سیاست می‌رود. گزارهٔ دیگر این است که تحولات اقتصادی، مستلزم تحولات سیاسی است. از آنجا که ساخت سیاسی بر تصمیم‌ها، انتخاب‌ها، استراتژی‌ها و نتایج اقتصادی تأثیر می‌گذارد، ساخت اقتصادی دولت نیز تأثیرات قاطعی بر پویای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارد و این همان چیزی است که اقتصاد سیاسی از آن بحث می‌کند. در واقع حوزهٔ اقتصاد سیاسی تلاشی است برای حصول یک درک جامع‌نگر درباره فرایند تحولات اجتماعی از طریق بررسی تعاملات اقتصادی و سیاسی. از یکسو دولت می‌کوشد تا طبق اصول حاکمیت و تمامیت ارضی، تمام نیروهای فعال در حوزهٔ انحصاری سرزمینی خود، از جمله اقتصاد (بازار) را تحت کنترل خود درآورد و از سوی دیگر بازار که مبتنی بر سازوکار قیمت‌ها، رقابت و مزیت نسبی است، می‌کوشد تا موانع و محدودیت‌های عملکرد خودکار بازار، تجارت و مبادلهٔ آزاد را حذف کند (Piech, 2016: 91-100).

به عبارت دیگر در هر جامعه‌ای، رگه‌هایی مشخص از افراد و گروه‌ها وجود دارد که نحوهٔ ارتباط آنها، ساختار کلی جامعه را ایجاد می‌کند. رده‌بندی اجتماعی، نظامی از نابرابری و سلطه به وجود می‌آورد که بر گونه‌ای تنظیم آمرانه بین انسان، ثروت، قدرت و نمادها استوار است. بنابراین نظم اجتماعی و هویت جمعی تابعی از ساختار اجتماعی و سازمان‌های اجتماعی از آن شکل می‌گیرد (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۸۲). روابط دولت و بازار نیز به پیچیدگی روابط دولت و نیروهای اجتماعی مربوط می‌شود. هرگونه تغییر در ساختار سیاسی، به طور مرتب تغییر در ساختار اجتماعی و اقتصادی را موجب می‌شود. این دو سطح با هم در ارتباط متقابل هستند. بنابراین نیروها و نهادهای اجتماعی و اقتصادی ساختار قدرت سیاسی تحت تأثیر یکدیگر هستند. در این پژوهش از چنین چشم‌اندازی به تحلیل و بررسی روابط ساختار قدرت سیاسی (دولت) و نیروهای اجتماعی - در اینجا به طور مشخص بازار - پرداخته می‌شود.

مناسبات بازار و دولت در ایران در دوره جمهوری اسلامی

دوره نخست: حاکمیت دوگانه؛ تلاش بازار برای هژمونی سیاسی و اقتصادی

با پیروزی انقلاب اسلامی، ایران به عرصهٔ مبارزهٔ قدرت میان گروه‌هایی تبدیل شد که افکار بسیار متنوع و متضادی را به نمایش می‌گذاشتند. این جریان‌ها به احزاب

مذهبی، احزاب و گروه‌های سکولار و لیبرال، گروه‌های اسلام‌گرای رادیکال و سرانجام احزاب هوادار گفتمان چپ و سوسیالیسم تقسیم می‌شدند (بشیریه، ۱۳۸۱: ۲۷). سرانجام بلوک قدرت و دستگاه‌های دولتی توسط احزاب لیبرال طبقه متوسط جدید و گروه‌های اسلام‌گرا و روحانیون، که به‌ویژه متکی به حمایت توده‌ها و طبقات بازاری بودند، تصرف شد. بازرگانان، سرمایه‌داران، حقوق‌دانان، کارمندان عالی‌رتبه، قضات، صاحبان حرفه‌های آزاد و دیگر اجزای طبقات متوسط جدید از احزاب و گروه‌های لیبرال و میانه پشتیبانی می‌کردند. از سوی دیگر بازاریان، کسبه و اصناف و بخش عمده توده‌های شهری و طبقات تهیدست از ایدئولوژی اسلام‌گرایی و روحانیون حمایت می‌کردند (pesaran, 502: 1982). گروه دوم از قدرت و پایگاه اجتماعی گسترده‌تری برخوردار بودند و بنابراین قدرت سیاسی و اقتصادی بیش از پیش در دست روحانیت پیرو آیت‌الله خمینی و بورژوازی بازار متمرکز شد (کدی، ۱۳۸۳: ۴۰). با پیروزی ائتلاف روحانیت-بازار، هر دو گروه تلاش‌های گسترده‌ای را برای ایجاد و تحکیم هژمونی خود بر بخش‌های مختلف جامعه آغاز کردند. روحانیت در رأس امور سیاسی قرار گرفت و بازار به عنوان یگانه نماینده بخش خصوصی پس از انقلاب شناخته شد و تأثیر بسزایی در چرخش سیاست‌های اقتصادی کشور به جای گذاشت.

ائتلاف نیروهای یادشده، با تشکیل دولت موقت و تعیین مهدی بازرگان به عنوان نخست‌وزیر، صورتی رسمی و قانونی پیدا کرد. دولت موقت در واقع ائتلافی از ملی‌گرایان سکولار و اسلامی بود؛ ملی‌گرایان سکولار با گرایش‌های راست و لیبرالی و برخاسته از طبقه متوسط جدید و مستقل و طرفدار دموکراسی پارلمانی، بازار آزاد و بخش خصوصی و مخالف تئوکراسی و نیروهای هوادار گفتمان حکومت اسلامی نیز با رویکردی ایدئولوژیک و گرایش‌های چپ. اما این ائتلاف دیری نپایید. خط‌مشی اعتدال‌گرا و میانه‌روی بازرگان و کابینه‌اش با کنش‌های رادیکال و توأم با هیجان ناشی از انقلابیون همخوانی نداشت. حاکمیت میان دولت و لیبرال‌ها از یکسو و شورای انقلاب با محوریت افرادی همچون آیت‌الله مطهری، بهشتی، هاشمی رفسنجانی و دیگر روحانیون و پیروان رهبری از سوی دیگر تقسیم شده بود (بحرانی، ۱۳۸۸: ۲۹۲).

در کنار جدال‌های سیاسی، از همان ابتدا، عدم اجماع بر سر مسائل اقتصادی آشکار بود. در حالی که رژیم جدید خود را متعهد به بازسازی و اصلاح اقتصادی می‌دانست،

هیچ فکر روشنی درباره نظام اقتصادی مورد نظر خود نداشت و تنها می‌دانست که این نظام اقتصادی باید اسلامی باشد. دیدگاه‌های ایدئولوگ‌های انقلاب مانند بهشتی، بنی‌صدر و طالقانی درباره اقتصاد اسلامی نیز به همان اندازه مبهم بود (pesaran, 1982: 512). از این‌رو کشمکش زیادی بر سر ارائه تعریف از نظام جدید اقتصادی در بستر فقه اسلامی در گرفت. به تعبیر سهراب بهداد، ایده‌آل‌های اقتصاد اسلامی، طیفی را تشکیل می‌دادند که از چپ به نظرهای پرودون^۱ و از راست به نظرهای فریدمن^۲ نزدیک بود و آنها همگی در پی رسیدن به اتوپیای اسلامی بودند (بهداد و نعمانی، ۱۳۸۶: ۷۸).

در چنین شرایطی، دو گرایش عمده حول محور اقتصاد در جمهوری اسلامی شکل گرفت. گرایش نخست موسوم به میانه‌روها که خواهان تحولاتی محدود در نظام اقتصادی بودند. آنها از حقوق مالکیت خصوصی جانب‌داری می‌کردند. از نظر آنان، ملی کردن تنها به مواردی محدود می‌شد که با «منافع ملی» سروکار داشت یا مواردی که صاحبان اولیه آنها، کشور را ترک کرده بودند. کنترل دولتی بر بخش اقتصاد به طور موقت تا زمانی لازم بود که فضای مناسبی برای فعالیت بخش خصوصی فراهم آید (بازرگان، ۱۳۶۳: ۹۱-۹۲). این گرایش از حمایت طبقه مالک مانند بازاریان، صاحبان صنایع و زمین‌داران برخوردار بود. بازرگان و تعدادی از اعضای دولت موقت، از طرفداران این گرایش بودند و بخش قابل ملاحظه‌ای از طبقه متوسط شهری نیز از آن حمایت می‌کردند. گرایش دوم که از سوی شورای انقلاب حمایت می‌شد، بیشتر مبتنی بر کنترل دولت بود. اینان از محدود کردن حقوق مالکیت خصوصی حمایت می‌کردند. دیدگاه‌های آنان مشوق مصادره‌های انجام‌شده در این دوره بود. افزون بر این، این جناح طرفدار ایجاد بنیادهای انقلابی برای حمایت از رژیم اسلامی بود (امیراحمدی و پروین، ۱۳۸۱: ۱۲۵).

به‌رغم این شرایط دوگانه، شورای انقلاب توانست تا حد زیادی دیدگاه‌های اقتصادی خود را تصویب و اجرا نماید. به گونه‌ای که تا پیش از شکل‌گیری دولت موسوی، شورای انقلاب، تصمیم‌های عمده اقتصادی را اتخاذ و جهت‌گیری‌های اصلی اقتصاد کشور را تعیین کرده بود. از این‌رو نقش شورای انقلاب در جهت‌گیری اقتصادی کشور در

1. Pierre-Joseph Proudhon
2. Milton Friedman

سال‌های نخست بسیار برجسته است. شورای انقلاب در فاصله ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا آذرماه ۱۳۵۸ و تصویب قانون اساسی با تصویب بیش از شصت مصوبه، انقلاب اقتصادی‌ای را رقم زد که صدها واحد صنعتی، بازرگانی و کشاورزی و تمام بانک‌های خصوصی و شرکت‌های بیمه را به دولت یا انواع گوناگونی از بنیادها واگذار کرد. این مصوبات که بیشتر جهت‌گیری آنها به سمت «سیاست‌های بازتوزیعی» بود، در عمل دولت را در رأس تصمیم‌گیری‌های اقتصادی قرار داد (Mazarei, 1996: 97).

مهم‌ترین اقدامات اقتصادی شورای انقلاب عبارت بود از:

۱. مصادره دارایی‌های خاندان پهلوی و عوامل و نزدیکان آن، مصادره دارایی افرادی که کشور را ترک کرده و شرکت‌هایی که میزان دیون آن‌ها بیش از نصف دارایی بود.

۲. ملی کردن ۲۷ بانک خصوصی در سال ۱۳۵۸.

۳. ملی کردن صنایع در سال ۱۳۵۸ که با تصویب قانون مدیریت صنایع دولت موظف شد برای کارخانه‌هایی که مالکان آنها غایب بودند، یک یا دو مدیر از جانب خود منصوب کند (Rahnema & Nomani, 1990: 20; Ehteshami, 1995: 84).

دیگر سیاست‌های بازتوزیعی شورای انقلاب، بیشتر در قالب طرح‌ها و لوایحی صورت گرفت که ملی کردن اراضی شهری، اصلاحات ارضی، تأمین و توزیع کالا، لایحه اسلامی کار، ملی کردن معادن و طرح دولتی کردن تجارت خارجی از مهم‌ترین آنها بود (Pesaran, 1982: 513). این اقدامات شورای انقلاب در حالی صورت گرفت که دولت موقت و در رأس آن مهندس بازرگان از اقتصاد سرمایه‌داری و بازار آزاد حمایت می‌کردند^(۲). بدین ترتیب در دوره دولت موقت به‌رغم مخالفت‌های بازرگان، اقدامات شورای انقلاب به منظور رفع مشکلات اقتصادی کشور و تلاش برای کاهش نابرابری‌های اقتصادی و تعدیل ثروت تا سال ۱۳۵۸، حدود ۷۰ درصد از کل منابع بخش خصوصی را به مالکیت بخش عمومی درآورد (رفیع‌پور، ۱۳۷۶: ۱۷۶). در نتیجه سهم دولت در صنایع از ۳۵/۵ درصد به ۷۰/۷ درصد سرمایه افزایش یافت، در حالی که سهم بخش خصوصی از ۴۴/۶ درصد به ۱۳/۴ درصد سقوط کرد و قلمرو تعاونی و صنایع دستی همچنان در ۱۴ درصد ثابت ماند (دیگار و دیگران، ۱۳۷۷: ۲۳۴).

در این شرایط، اتاق‌های بازرگانی که تا پیش از این فعالیت چندانی نداشتند، اهمیت واقعی یافتند. آنها تبدیل به واسطه‌ای خدمتگذار میان بازار و دولت شدند که تجارت

خارجی را ملی کرده بود. این سازمان‌ها که مراکز جدید خرید را تحت نظر داشتند و مأمور صدور پروانه واردات و ارزهای خارجی با نرخ‌های ترجیحی بودند، به بازرگانان نزدیک به مراجع قدرت سپرده شد. تجار و سرمایه‌دارانی که روابط حسنه‌ای با دولت داشتند، با استفاده از این پروانه‌ها، سودهای کلانی به جیب زدند (دیگار و دیگران، ۱۳۷۷: ۲۳۴).

بورژوازی تجاری و نیروهای بازار از طریق جمعیت مؤتلفه اسلامی و جامعه انجمن‌های اسلامی اصناف و بازار تهران، اهداف و منافع خود را در نظام انقلابی جدید پیگیری نمودند. روابط پردوام میان جمعیت مؤتلفه اسلامی، جامعه انجمن‌های اسلامی اصناف و بازار تهران با رهبران انقلاب باعث شد تا پیوندی ساختاری میان دولت و بازار شکل بگیرد. بدین ترتیب اعضای مؤتلفه اسلامی به دلیل سابقه مبارزاتی، مشارکت در مراحل انقلاب اسلامی و وفاداری به رهبر انقلاب و در نتیجه حمایت‌های وی توانستند منافع سیاسی و اقتصادی بازار را درون دولت دنبال نمایند. ورود برخی از بازاریان برجسته از جمله حبیب‌الله عسگر اولادی، اسدالله عسگر اولادی، علی‌نقی خاموشی، تقی خاموشی، اسدالله بادامچیان و محسن رفیق‌دوست به ساخت قدرت، تأسیس صندوق‌های قرض‌الحسنه، شرکت در دوره‌های مختلف انتخابات از جمله انتخابات مجلس و ریاست‌جمهوری، اعتصاب و بستن بازار از جمله ابرزاری بود که بازاریان در این دوره توانستند با به کارگیری آنها، علاوه بر تأمین منافع خود در صورت ضرورت به تحدید قدرت دولت نیز بپردازند. افزون بر این در این دوره، بازار توانست تا حد زیادی منافع اقتصادی خویش را به طرق مختلف تأمین نماید که در ادامه به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره شده است.

۱- دسترسی به اتاق بازرگانی: در این سال‌ها دسترسی بازار به اتاق بازرگانی و اتاق اصناف از مهم‌ترین تحولات بود. بازاریان از طریق ارتباط با روحانیون به‌ویژه آیت‌الله بهشتی و امام خمینی توانستند مجوز ورود به اتاق بازرگانی را دریافت کنند. «علی‌نقی خاموشی» از اعضای برجسته بازار در اولین انتخابات اتاق بازرگانی به عنوان رئیس اتاق بازرگانی تهران و ایران انتخاب شد و فعالیت‌هایش را در جهت تسهیل امور تجاری و بازرگانی و توسعه فعالیت‌های بخش خصوصی متمرکز کرد. اسدالله عسگر اولادی در

اهمیت ورود به اتاق بازرگانی چنین می‌گوید: «... می‌دانستیم که اتاق بازوی مشورتی دولت است و حتماً می‌تواند مهم باشد» (عسگر اولادی در مصاحبه با مهرجو، ۱۳۹۲: ۶۰).

۲- دولت موقت در راستای تأمین منافع بخش خصوصی و بازار، پیشنهاد تأسیس مرکزی برای تهیه و توزیع کالاهای اساسی با مشارکت مستقیم بخش خصوصی به‌ویژه بازرگانان را مطرح کرد که با موافقت بازاریان روبه‌رو شد (اطلاعات، ۱۳۵۹/۰۱/۰۷: ۹). در نتیجه شرکت‌های تعاونی که از قبل شکل گرفته بودند و اغلب در مساجد فعال بودند و کالاهای ضروری را تهیه می‌کردند، «به بخش خصوصی و بازار که بیشتر توسط سرمایه‌داران و مغازه‌داران متوسط اداره می‌شد، سپرده شد» (Moaddel, 1991: 325). این تعاونی‌ها در سرتاسر کشور دارای ۶/۵ میلیون عضو و ۵۳ میلیارد سرمایه بودند (اطلاعات، ۱۳۵۹/۰۱/۳۱: ۶).

۳- پس از انقلاب، فعالیت اصناف نیز تحت نظارت بازار قرار گرفت. در اسفندماه سال ۱۳۵۷، کمیته انقلاب اسلامی به فرمان امام خمینی، حکمی به «آیت‌الله انواری» که از روحانیون نزدیک به جمعیت مؤتلفه اسلامی بود، تفویض کرد تا تشکیلات جدیدی را برای سازمان‌دهی اصناف ایجاد کنند. آنها نهادی با عنوان کمیته نایب امام در امور صنفی را تشکیل دادند که تا زمان تشکیل مجامع امور صنفی، اصناف را تحت نظارت داشت. اعضای کمیته اصناف که از سوی انواری تعیین شد، عبارت بودند از: «سید تقی خاموشی، مجتبی قائم‌مقامی، علی‌اکبر رخ‌صفت، حبیب‌الله شفیق و سعید امانی» که همگی از بازاریان معروف بودند. این گروه به مدت سه ماه، امور اصناف را بدون دخالت دولت در اختیار داشتند. در این دوره اتاق اصناف از ادبیات سیاسی و اقتصادی ایران حذف شد. دولت موقت بعد از سه ماه در اردیبهشت ۱۳۵۸، هیئت جدیدی را برای سرپرستی اداره امور اصناف تعیین کرد. در این هیئت، بازاریان نفوذ زیادی داشتند. این هیئت تا شکل‌گیری مجلس و کابینه، امور صنفی را در اختیار داشتند (حاضری و حسین‌زاده فرمی، ۱۳۹۰: ۷۶).

۴- در دوران حاکمیت دولت موقت و شورای انقلاب، اعضای درجه یک مؤتلفه و بازاریان برجسته توانستند تا حد زیادی در ساختار قدرت نفوذ کنند. بدین ترتیب بازاریان نه تنها کنترل بازار و توزیع را در اختیار گرفتند بلکه نمایندگان دولت در اصناف نیز

جملگی از افرادی بودند که توسط جامعه اصناف و بازار معرفی شدند. در این دوره، تجارت خارجی نیز به بازاریان واگذار شد. همچنین قانون ملی شدن صنایع و نفت، وزارت بازرگانی را تحریک کرد تا قدرت سیاسی بازار را افزایش دهد. در دوره وزارت عسگر اولادی که یک چهره بازاری بود، با سهیم نمودن اصناف در واردات، در کمتر از یک سال، سهم واردات اصناف از ۵ درصد به ۲۰ درصد رسید (هیرو، ۱۳۸۶: ۳۵۰). بازاریان تشویق به تأسیس تعاونی‌های توزیع در بازار شدند. بازرگانان، تعاونی‌های توزیع را تشکیل و تقویت نمودند. قرار گرفتن تعاونی‌ها در دست بخش خصوصی تا جایی قدرت بازار را افزایش داد که موجب نگرانی برخی از دولتیان شد. روزنامه اطلاعات، آنها را به عنوان تعاونی‌های توزیع یا شرکت‌های سهامی عام بازرگانی مورد نقد قرار داد (ر.ک: اطلاعات، ۱۳۶۰/۰۲/۲۲).

در این دوره بخش خصوصی بازرگانی توانست سود زیادی ببرد. در حالی که سرمایه‌داران صنعتی، کشور را ترک کرده بودند و یا اموال آنها به خاطر وابستگی به رژیم سابق مصادره شده بود، سرمایه‌داران تجاری غیر تولیدی که چه به صورت عمده و یا خرده‌پا در تصمیم‌های هیئت حاکمه مشارکت داشتند، موفق شدند که در چهارچوب واردات کالا، بخش عظیمی از رانت نفتی کشور را به خود اختصاص دهند؛ به طوری که واردات کالاهای مصرفی در سال ۱۳۵۹ به میزان ۲۵ درصد نسبت به سال ۱۳۵۶ افزایش داشت. هفتاد درصد ارزش واردات (۱۰/۵ میلیارد از ۱۵ میلیارد) در این دوره در دست بخش خصوصی و بازاریان بود. این در حالی بود که در سال ۱۳۵۶، ۴۷ درصد ارزش واردات (۷/۵ میلیارد از ۱۵ میلیارد) در دست بخش خصوصی بود (اطلاعات، ۱۳۵۹/۸/۱۰: ۵). همزمان با دستیابی سرمایه‌داری تجاری به سودهای کلان، قیمت کالاها نیز به صورت روزافزون بالا رفت تا جایی که بسیاری از روزنامه‌ها هر روز درباره گران‌فروشی می‌نوشتند و خواهان رسیدگی به این وضعیت بودند.

افزایش تورم به بروز اختلافاتی بین شورای انقلاب و بازار منجر شد. شورای انقلاب برای مقابله با این تورم و گرانی، قانون نظام صنفی را در تیرماه ۱۳۵۹ تصویب کرد. اما به دلیل ناموفق بودن قانون نظام صنفی، دولت به ناچار ستادهایی را به نام ستاد مبارزه با گران‌فروشی تشکیل داد. همچنین دولت برای کنترل قیمت‌ها، اقدام به تأسیس دادگاه ویژه صنفی و عملیات ضد گران‌فروشی کرد (اطلاعات، ۱۳۵۹/۰۴/۰۸).

سرانجام مبارزه قدرت میان دولت موقت به عنوان ائتلاف احزاب میانه‌رو و لیبرال با نهادهای انقلاب که تحت تسلط روحانیون قرار داشت، به زوال و اضمحلال آن دولت انجامید. از منظر اقتصادی، اقدامات شورای انقلاب با استراتژی‌های اقتصادی دولت موقت که ضمن مخالفت با دخالت دولت در امور اقتصادی، از بخش خصوصی حمایت می‌کرد، در تضاد بود. در واقع تلاش بازرگان و یارانش برای به دست آوردن هژمونی در درون بلوک قدرت با شکست روبه‌رو شد. به طور کلی وضعیت حاکمیت دوگانه به زبان احزاب و گروه‌های لیبرال و میانه‌رو و به سود گروه‌ها و سازمان‌های تندرو تمام شد و در نهایت نیز به استعفای دولت موقت منجر گردید.

جدال‌های سیاسی درون‌ساختاری؛ تمرکزگرایی اقتصادی

چنان‌که اشاره شد، دخالت نهادهای انقلابی در کار دولت موقت و تعدد مراکز تصمیم‌گیری و خارج شدن کنترل اوضاع از دست آن، این دولت را به استعفا و اداری ساخت. با انتخاب بنی‌صدر به عنوان اولین رئیس‌جمهور در سال ۱۳۵۸ که همزمان با گشایش نخستین دوره مجلس شورای اسلامی بود، همه زمینه‌ها برای تشکیل نخستین دولت غیر موقت مورد نظر قانون اساسی مهیا شد و با تشکیل دولت محمدعلی رجایی، نظام جمهوری اسلامی به لحاظ ساختاری کامل شد. از منظر سیاست‌های اقتصادی، هیچ‌کدام از این دولت‌ها، فرصت چندانی برای ارائه و اجرایی‌سازی برنامه‌های خود پیدا نکردند. بنی‌صدر به اقتصاد توحیدی اعتقاد داشت و می‌گفت: «ما اگر بخواهیم راهی بین دو سیستم سرمایه‌داری و کمونیستی پیدا کنیم، موفق نخواهیم شد... بلکه باید یک تجربه مستقل از این دو انجام دهیم و آن همان تجربه نظام اسلامی است...» (ر.ک: بنی‌صدر، ۱۳۵۷). در مجموع بنی‌صدر با اقتصاد توحیدی خود، معتقد به تهیه یک استراتژی اقتصادی و مدل رشد و توسعه مبتنی بر اصول اقتصاد اسلامی بود که بر اساس آن نخست دولت باید نقش رهبر و نیروی محرکه را ایفا کند و با ایجاد صنایع اصلی، بنای یک صنعت مستقل را بگذارد؛ دوم اینکه تولید داخلی را به حداکثر برساند و سوم اینکه ابتکار عمل از بخش خصوصی گرفته شود و به دولت سپرده شود. هدف در این اقتصاد، توزیع قبل از رشد بود (Amuzegar, 2004: 2-3). عسگر اولادی درباره تغییر شرایط بازار پس از دولت موقت و بروز اختلاف با دولت بنی‌صدر می‌گوید: «اولین درگیری را ما با همین بنی‌صدر

داشتیم... ما در اتاق بازرگانی حضور داشتیم... یک روز وقتی وارد ساختمان شدیم، دیدیم گروهی آمده‌اند و با حکم بنی‌صدر قصد دارند ساختمان اتاق بازرگانی را اشغال کنند... دعوا کردیم و مجبور شدیم با آنها به تندی رفتار کنیم...» (عسگر اولادی در مصاحبه با مهرجو، ۱۳۹۲: ۵۱).

با عزل بنی‌صدر و پایان منازعه قدرت به نفع گروه‌های اسلامی، دولت رجایی بر سر کار آمد. کابینه وی دارای گرایش چپ سنتی بود که به طور کلی از نوعی اقتصاد دولتی مبتنی بر مداخله گسترده دولت در اقتصاد، محدودیت مالکیت خصوصی، اصلاح ارضی، ملی کردن صنایع، معادن، بانک‌ها و تجارت خارجی، قانون کار و اصولاً جهت‌گیری‌های اقتصادی به نفع طبقات پایین حمایت می‌کرد (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۱۸۳). یکی از تدابیری که این دولت برای فائق آمدن بر مشکلات به کار گرفت، تشکیل «ستاد بسیج اقتصادی» بود. این ستاد با هدف از بین بردن اختلافات طبقاتی و اجرای توزیع عادلانه امکانات تشکیل شد و با اجرای طرح سهمیه‌بندی کالاها مانند قند و شکر و دو نرخی کردن بعضی کالاها مانند بنزین، اقدامات مفیدی برای تأمین مایحتاج مردم به عمل آورد (کیهان، ۱۳۵۹/۱۱/۱۶).

دوره دوم: بازار و دولت در دولت موسوی: تقابل دولت با سرمایه‌داری تجاری

به دنبال تشکیل کابینه نخست موسوی که معرف یک دولت فراگیر متشکل از اعضای برجسته هر دو جناح راست و چپ بود، اختلافات به سرعت آشکار شد. بیشتر اختلافات در این دوره به حوزه اقتصاد و به‌ویژه میزان دخالت دولت در اقتصاد مربوط می‌شد. در این دوره بین انقلابیون چپ معروف به «خط امام» که معتقد به دخالت دولت در اقتصاد، حمایت از اقشار محروم و عدالت اجتماعی، اصلاحات ارضی، دولتی کردن تولید، توزیع و تجارت خارجی و منع ثروت‌اندوزی بودند و نخبگان محافظه‌کار و سنت‌گرا که خواهان اقتصاد بازار از نوع تجاری آن، تبادل تجاری با جهان و دخالت کمتر دولت در اقتصاد بودند، اختلافات جدی به وجود آمد که برآیند آن، صف‌آرایی این دو جناح در مقابل یکدیگر بود (دلفروز، ۱۳۹۵: ۲۹۰-۲۹۲). ذیل گرایش اول باید از مواضع برخی اعضای کابینه، مواضع اکثریت سومین دوره مجلس شورای اسلامی و نگرش‌های گروه‌هایی مانند سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، مجمع روحانیون مبارز، دفتر تحکیم

وحدت و خانه کارگر نام برد. ذیل گرایش دوم، مواضع جامعه روحانیت مبارز، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه تجار و اصناف قابل ذکر است. در سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ میان این دو گرایش اصلی، منازعاتی بر سر سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی پدید آمد. گرایش اول در مجلس و قوه مجریه و گرایش دوم در شورای نگهبان غلبه داشت. رهبر انقلاب با آنکه بر فراز مناقشات گروهی قرار داشت، در عمل از گرایش اول حمایت می‌کرد (بشیریه، ۱۳۸۱: ۸۰-۸۲).

در خود دولت نیز اتفاق نظر کامل درباره سیاست‌های اقتصادی وجود نداشت. از همان ابتدای تشکیل دولت، تفاوت دیدگاه وزرای اقتصادی راست‌گرای دولت، یعنی حبیب‌الله عسگر اولادی، احمد توکلی و حسن غفوری فرد با موسوی (نخست‌وزیر)، بهزاد نبوی (مشاور نخست‌وزیر در امور اجرایی)، حسین نمازی (وزیر امور دارایی و اقتصادی) و مصطفی عالی‌نسب (مشاور ارشد اقتصادی نخست‌وزیر) آشکار بود. در واقع دولت موسوی از همان آغاز کار، «به واسطه ترکیبی نامتجانس از ژنرال‌های اقتصادی و رویکرد اقتصاد دولتی چپ‌گرایانه، کوهی از اختلاف و دودستگی در کابینه داشت» (ر.ک: بارسقیان، ۱۳۸۶)؛ به طوری که در سال ۱۳۶۲، هفت وزیر راست‌گرای کابینه از جمله عسگر اولادی، توکلی و غفوری فرد در نامه‌ای به امام در انتقاد از سیاست‌های موسوی خواستار استعفا شدند و از این بین، عسگر اولادی و توکلی از دولت جدا شدند (عسگر اولادی در مصاحبه با مهرجو، ۱۳۹۲: ۸۸).

عسگر اولادی درباره شدت اختلافات وزرای راست‌گرا با سیاست‌های دولت موسوی و به‌ویژه دیدگاه‌های عالی‌نسب (مشاور اقتصادی دولت) اینگونه می‌گوید: «...یک روز جریان‌ی رخ داد که من در حضور نمایندگان با عالی‌نسب درگیری کلامی پیدا کردم... عالی‌نسب علیه بخش خصوصی حرف می‌زد... گفتم والله اینها که ایشان می‌گویند، غلط است. آقای عالی‌نسب سنش زیاد شده و حرف‌های بی‌مورد می‌زند. ایشان از حرف من خیلی عصبانی شد و گفت: تو همان کشمش و پسته‌ات را بفروش. چه کار به این کارها داری. من هم عصبانی شدم و گفتم یک حلبی‌ساز که حق ندارد راجع به اقتصاد کشور حرف بزند...» (عسگر اولادی در مصاحبه با مهرجو، ۱۳۹۲: ۸۰).

اختلافات جناحی در دولت اول موسوی سبب شد که موسوی در دولت دوم خود، کابینه‌ای نسبتاً یکدست انتخاب نماید که عمدتاً از طیف چپ بودند. در این دولت دیگر از چهره‌های راست‌گرایمانند غفوری‌فرد، عسگر اولادی، اکبر پرورش و سید مرتضی نبوی‌نشانی نبود. آنها به علت حمایت از اقتصاد بازار و اعتراض به دخالت دولت در امور اقتصادی در دولت دوم موسوی کنار گذاشته شدند. در نتیجه کابینه دوم موسوی در اختیار چپ‌های اقتصادی قرار گرفت و رویکرد فکری اعضای کابینه بیش از پیش هماهنگ شد. نظریه‌پرداز اقتصادی کابینه، «میر مصطفی عالی‌نسب» بود که نفوذ و تأثیرگذاری زیادی بر تصمیم‌گیری‌های نخست‌وزیر موسوی داشت. روغنی زنجانی، وزیر برنامه و بودجه دولت موسوی در این باره می‌گوید: «نخست‌وزیر بدون اینکه حرف عالی‌نسب را بشنود، سیاست اقتصادی در پیش نمی‌گرفت و اگر عالی‌نسب در مورد مصوبه‌ای کارشناسی نظر منفی می‌داد، آن مصوبه بایگانی می‌شد» (احمدی امویی، ۱۳۸۵: ۱۵۲). بنابراین تیم اقتصادی دولت موسوی با یک جهت‌گیری رادیکال، تاحدودی سوسیالیستی و نوگرایانه دینی، مخالف سرمایه‌داری تجاری و لیبرالیسم اقتصادی و با تأکید بر گفتمان عدالت توزیعی به تهیه و تدوین سیاست‌های اقتصادی کشور با توجه به شرایط جنگی آن دوران پرداخت. دخالت دولت در اقتصاد در این دوره بیشتر از طریق اجرای سیاست‌های بازتوزیعی صورت می‌پذیرفت.

مهم‌ترین لوايح بازتوزیعی که در دولت موسوی مطرح شد، عبارت بود از: الف) لایحه انحصار تجارت خارجی که در سال ۱۳۵۹ به تصویب رسید و بر اساس آن دولت ظرف مدت چهار سال، تجارت خارجی را تحت کنترل خود می‌گرفت. اقتصاد جنگ و کاهش درآمدهای نفتی، نظارت دولت بر تجارت خارجی را ناگزیر می‌ساخت (Moaddel, 1991: 32). اساس این لایحه در مواد ۴ و ۶ آن خلاصه می‌شد. بر اساس ماده ۴، دولت انحصار واردات کالاهای خارجی و بر اساس ماده ۶، انحصار صادرات کالاهای صادراتی را برعهده می‌گرفت. این لایحه همچنین توزیع کالاهای وارداتی را به وزارت بازرگانی محول می‌کرد. به این ترتیب دولت به یک بنگاه اقتصادی انحصاری و بزرگ تبدیل می‌شد که سایر بنگاه‌ها می‌بایست کلیه صادرات خود را به آن می‌فروختند و کلیه کالاهای مورد نیاز خود را از آن می‌خریدند. قیمت کالاهای صادراتی و وارداتی را نیز

دولت مشخص می‌ساخت. علاوه بر این دولت خود کار توزیع کالاهای وارداتی را نیز برعهده می‌گرفت (ر.ک: جمهوری اسلامی، ۱۳۶۰/۰۲/۱۶).

ب) لایحه تأمین و توزیع کالا: هدف از ارائه این لایحه، سامان دادن به امر توزیع کالا در جامعه بود که از مدت‌ها قبل در اثر الزامات اقتصاد جنگی آغاز شده بود. بر اساس این لایحه، نقش توزیعی دولت عملاً قانونمند و تاحدودی گسترده می‌شد. این لایحه را دومین دوره مجلس شورای اسلامی در فروردین ۱۳۶۴ به تصویب رساند، یعنی زمانی که تأثیرات اقتصاد جنگی در کشور آشکار شده بود. احتکار کالاهای اساسی از سوی برخی از تجار بازار، خشم مقامات سیاسی را برانگیخت. در چنین شرایطی بود که نقش عوامل توزیعی خارج از مکانیزم بازار که در ماه‌های قبل از انقلاب از طریق مساجد انجام می‌شد و تداوم کار آنها در قالب تعاونی‌های مصرف اسلامی، در جلب توده‌ها مؤثر افتاد. چنان‌که بر اساس یک بررسی، پس از انقلاب در تهران، ۴۶۰ مورد تعاونی‌هایی از این دست ایجاد شد و تعداد آنها تا سال ۱۳۶۱ در کل کشور به ۱۲۳۸۷ تعاونی رسید. این تعاونی‌های مصرف، تا سال ۱۳۶۱ حدود ۶/۵ میلیون عضو داشت (Moaddel, 1991: 325). بر اساس بندهای این لایحه، دولت نقش تعیین‌کننده در طبقه‌بندی کالاها می‌یافت؛ انحصار توزیع برخی از کالاها را به دست می‌آورد؛ دستگاه‌های مسئول توزیع را تعیین می‌کرد؛ ذخیره‌سازی و قیمت‌گذاری کالا نیز برعهده دولت قرار می‌گرفت و برای جلوگیری از سودجویی واسطه‌ها حداکثر دو واسط را میان تولید و توزیع و آن هم در مورد کالاهایی که نیاز به چنین واسطه‌هایی داشتند، مجاز می‌دانست (جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴/۰۱/۱۵). عسگر اولادی در این ارتباط می‌گوید: «... موسوی اعتقاد داشت که ما به بخش خصوصی نیازی نداریم و باید بخش تعاونی را تقویت کنیم» (عسگر اولادی در مصاحبه با مهرجو، ۱۳۹۲: ۹۸).

به طور کلی روح حاکم بر این تبصره‌ها، افزایش اختیارات بازتوزیعی دولت و امکان توزیع کالا و خدمات از طریق مجاری غیر سنتی بود. قرار گرفتن کشور در فضای جنگی، زمینه را برای بسط و گسترش برنامه‌های انقلابی و ایدئولوژیک و کنترل کامل دولت بر همه امور و دولتی شدن اقتصاد و تضعیف بخش خصوصی و رشد بورژوازی دولتی و به دست گرفتن تولید و توزیع کالاها و خدمات توسط دولت... فراهم کرد (کدی، ۱۳۸۳: ۴۱؛ موثقی، ۱۳۸۵: ۳۲۰).

از سال ۱۳۶۴ به بعد، تخریب زیرساخت‌ها و کاهش شدید قیمت نفت، کاهش تولید ناخالص داخلی، بیکاری چهارده درصدی نیروی کار، سیستم نامناسب قیمت‌گذاری کالاها و توزیع، رشد سریع کسری بودجه دولت، افزایش شدید نقدینگی و تورم به همراه رشد شتابان جمعیت، دولت را با مشکلات فراوانی روبه‌رو ساخت. یکی از دلایل اصلی تمرکزگرایی دولت موسوی، نگرانی وی از افزایش تورم بود که این امر باعث می‌شد از فرصت‌های توسعه اقتصادی با ریسک تورمی، شدیداً گریزان باشد. بنابراین دولت موسوی به عنوان یک دولت چپ‌گرای هوادار سیاست‌های اقتصادی متکی بر مرکزیت دولت شهرت یافت که جیره‌بندی بخش مهمی از کالاهای مصرفی، مدیریت متمرکز قیمت‌ها و دستمزدها، کنترل شدید بازرگانی خارجی و هدایت ارز بر پایه نرخ‌های چندگانه، ویژگی‌های اصلی آن بود.

بدین ترتیب در دولت موسوی «در حالی که جناح راست در انزوا قرار گرفت، جناح چپ بیش از پیش با توجه به همگام بودن نخست‌وزیر با آنان بر اعتبار سیاسی خویش افزود. در این دوره هرچند سران جمعیت مؤتلفه اسلامی هیچ‌گاه از صحنه سیاسی کنار گذاشته نشدند و به مخالفت با سیاست‌ها و تصمیم‌های اقتصادی دولت، از جمله رد اصلاحات ارضی و قانون کار و نظارت و کنترل دولت بر تجارت خارجی، با توجیه مقدس بودن مالکیت در اسلام پرداختند، بستر مناسبی نیز برای فعالیت آنها وجود نداشت و همواره اختلافاتی جدی میان آنان وجود داشت» (دیگار و دیگران، ۱۳۷۷: ۲۳۴). مهم‌ترین محورهای بروز اختلاف میان دولت و جناح بازار در این دوره عبارت بود از: ایجاد تحول در اتاق بازرگانی و تهیه سیستم سهمیه‌بندی و توزیع کالا.

تحول در اتاق بازرگانی: با تشکیل دولت نخست موسوی، عسگر اولادی که پیش از این در کابینه‌های رجایی و مهدوی کنی نیز وزارت بازرگانی را در اختیار داشت، بار دیگر به عنوان نماینده جناح بازار، وزارت بازرگانی را در اختیار گرفت. اما به دلیل اختلاف نظر با سیاست‌های اقتصادی دولت موسوی در سال ۱۳۶۲ از وزارت بازرگانی استعفا داد. با استعفای او، «حسن عابد جعفری» برای وزارت بازرگانی انتخاب شد. عابد جعفری در بدو ورود به وزارت بازرگانی، تغییرات گسترده‌ای را اعمال نمود. وی هشتاد درصد مقامات وزارت بازرگانی را که اغلب از اعضای بازار و جمعیت مؤتلفه بودند، تغییر

داد. وزیر جدید برای کنترل بازار، «مجمع امور صنفی» را جایگزین «کمیته امور صنفی» کرد و سپس کمیته امور صنفی را غیر قانونی اعلام کرد. وزارت بازرگانی، توزیع کالاها را از کمیته امور صنفی گرفت و فعالیت آنها را محدود کرد؛ اما کمیته امور صنفی تسلیم عابد جعفری نشد. عابد جعفری، نمایندگان را برای کمیته انتخاب کرد که مورد موافقت کمیته قرار نگرفت. کمیته امور صنفی که نماینده بازاریان بود، در سال ۱۳۶۴، نهاد تازه «شورای مرکزی اصناف» را تشکیل داد که دولت آن را به رسمیت نشناخت. دولت، تمام فعالیت‌های اقتصادی را به مجمع امور صنفی واگذار کرد و برای تحدید قدرت بازار، «دفتر امور اصناف و بازرگانان» را در وزارت بازرگانی تشکیل داد. در سال ۱۳۶۶، موسوی درصدد محدود ساختن قدرت شورای مرکزی اصناف برآمد. وی در این راستا با حمایت‌های آیت‌الله خمینی، توانست مسئولیت‌های شورای مرکزی اصناف را به مجمع امور صنفی واگذار کند. در نتیجه دولت توانست اصناف را تحت نظارت و کنترل خود درآورد (غفاریان، ۱۳۸۸: ۶۳-۷۲).

تهیه سیستم سهمیه‌بندی و توزیع کالا: فزونی مشکلات سیاسی-اقتصادی اوایل انقلاب، تغییر سیاست از اتکا به واردات به تولید داخلی، رشد سریع جمعیت، کاهش صادرات نفت و قیمت آن، خروج سرمایه‌داران بزرگ از کشور و کاهش تولید و وقوع جنگ، عواملی بود که توزیع کالا را با دشواری مواجه ساخت. کمبود کالا از یک طرف سبب افزایش قیمت‌ها و از طرف دیگر باعث احتکار و گران‌فروشی شد. در چنین شرایطی، دولت مجبور شد تا برای حمایت از مردم و به‌ویژه اقشار فرودست، اقدام به اجرای نظام سهمیه‌بندی کالاهای اساسی نماید که پیش از این توسط دولت رجایی پیش‌بینی و در مورد چند قلم از کالاهای اساسی به اجرا درآمده بود (اکرمی، ۱۳۷۹: ۵۱-۵۴). توزیع کوپنی کالاهای اساسی و تخصیص منابع کلان برای یارانه این کالاها، به عنوان یک عامل کلیدی در مهار قیمت بازار و رضایت‌مندی مصرف‌کنندگان از اقدامات ستاد بسیج اقتصادی بود که به ریاست نخست‌وزیر وقت و عضویت تمامی وزرا و دست‌اندرکاران امور اقتصادی کشور صورت می‌پذیرفت. تداوم سیاست‌های توزیع کالا از طریق سهمیه‌بندی، به همراه خرید و فروش کالاهای سهمیه‌بندی شده در بازار سیاه، عملاً دوگانگی شدیدی در سیستم توزیع فراهم آورد که روند گسترش واسطه‌گری را

تشدید نمود. این سیاست‌ها مورد مخالفت جناح راست و بازار قرار گرفت. بهزاد نبوی در این مورد می‌گوید: «جریان راست مخالف این سیستم بود... آنها سیستم کوپنی کردن را معادل کمونیسم می‌دانستند...». «بازاریان می‌گفتند که مشکلات کشور باید از طریق مکانیسم عرضه و تقاضا و واردات بر طرف شود». این در حالی بود که دولت برای طرح سیستم سهمیه‌بندی توجیهات خاص خود را داشت. عابد جعفری، «شرایط جنگی، ذخایر ارزی محدود، احتکار کالاهای اساسی و کمیاب توسط برخی از بازاریان، کاهش تولید و افزایش قیمت‌ها» (مهرجو و غفاریان، ۱۳۸۸: ۳۹) را از عوامل اصلی به کارگیری نظام سهمیه‌بندی توسط دولت در دهه ۱۳۶۰ می‌داند.

از رهگذر این شرایط، یعنی «یک نظام اقتصادی نامتعادل با قیمت‌های غیر واقعی و افزایش مداوم فاصله میان نرخ رسمی و آزاد ارز (در بازار سیاه)، گروهی بهره‌فراوانی بردند. شبکه توزیع جدیدی توسط عوامل محتکر علاوه بر واسطه‌های بزرگ و عمده‌فروش‌ها به وجود آمد. بخش بزرگی از افراد جامعه به واسطه کسب سودهای فراوان به بخش تجاری (غیر مولد) کشیده شدند» (پسران، ۱۳۷۳: ۷۶)؛ به نحوی که در سال ۱۳۶۱، تنها در تهران حدود ۱۸۰ هزار مغازه وجود داشت. بدیهی است که در زمان حضور واسطه‌های متعدد در بازار، فاصله میان قیمت تولیدکننده و قیمت مصرف‌کننده بسیار زیاد می‌شود (اکرمی، ۱۳۷۹: ۵۳). در نتیجه احتکار کالا، افزایش قیمت‌ها، گران‌فروشی، تورم و... در بازار به گونه‌ای گسترش یافت که سرانجام دولت در مقابل بازار قرار گرفت و برای پایان بخشیدن به تخلفات اقتصادی بازار، از شیوه‌های مختلفی مدد جست که مهم‌ترین آنها عبارت بود از:

- واگذاری صلاحیت رسیدگی به تخلفات اقتصادی بازار به دادگاه‌های انقلاب و دادسراها: از اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۲ و همزمان با پیدایش نوسانات و مشکلات اقتصادی، دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب متولی مبارزه با تخلفات صنفی شدند و با مصوبه شورای عالی قضایی، مجازات گران‌فروشان تا ده برابر افزایش یافت. حدود ۷۰۰۰ پرونده شکایت تشکیل شد و محتکران و گران‌فروشان، ۱۲ میلیارد ریال جریمه شدند (اطلاعات، ۱۳۶۲/۰۱/۳۱: ۲).

- تأسیس دادسراهای ویژه امور صنفی: از اوایل سال ۱۳۶۶، مبارزه با گران‌فروشان در تهران وارد مرحله تازه‌ای شد و به دادسراهای انقلاب اسلامی اختیاراتی داده شد. با تشکیل کمیسیون نظارت بر امور اصناف و تخصیص شعبه دادیاری به موضوع احتکار و گران‌فروشی، مبارزه گسترده‌ای را با گران‌فروشی، احتکار و سایر تخلفات صنفی در تهران آغاز نمود (اشرف، ۱۳۷۵: ۴۲؛ قدیری، ۱۳۸۵: ۱۴۷). در جست‌وجوی راهکار برای حل تعیین بهای عادلانه برای هزاران کالای توقیف‌شده، طرح تعزیراتی حکومتی مطرح شد و حق تعزیر محکمران و گران‌فروشان در آخر تیر ماه ۱۳۶۶ به دولت واگذار شد. نخست‌وزیر نیز در مرداد ۱۳۶۶، اجازه اعمال تعزیرات حکومتی را به استانداران داد. بر اثر این اجازه، ژاندارمری، شهربانی و کمیته‌ها و... دست به کار شدند. برگه‌های شکایت در اختیار شهروندان قرار گرفت تا شکایت خود از مغازه‌ها را به «کمیسیون نظارت بر اصناف تهران» بفرستند. در سه ماه آخر سال ۱۳۶۶، نزدیک به ۳۵۲,۳۲۷ واحد صنفی در تهران بازرسی شد و از این میان ۹۹,۶۷۲ واحد صنفی مختلف تعزیر شد (قدیری، ۱۳۸۵: ۱۴۸).

- تصویب قانون تعزیرات حکومتی در سال ۱۳۶۷: در سال ۱۳۶۷، مجمع تشخیص مصلحت نظام، «قانون تعزیرات حکومتی» را تصویب و دادسراهای ویژه را منحل کرد. در این دوره با توجه به ضعف بودن قانون مصوب و جامع نبودن آن از یکسو و بی‌توجهی به مراجع قضایی انقلاب از سوی دیگر باعث شد تا تخلفات بر بازار حاکم باشد. در سال ۱۳۶۷، در چهارچوب تعزیرات حکومتی، کنترل تورم و تثبیت بهای ۹۱ قلم کالا اعلام شد و ۶۰۰۰ بازرس در شهرها مأمور کنترل قیمت‌ها شدند (قانون تعزیرات حکومتی، ۱۳۶۷: ۸۱۰). بازاریان در مواجهه با چنین شرایطی، به گسترش صندوق‌های قرض‌الحسنه روی آوردند. بازار که بیش از این با توسل به توصیه‌ها و قوانین مذهبی، صندوق‌های قرض‌الحسنه را برای تحدید قدرت دولت، فشار بر دولت و نیز تأمین و حفظ قدرت و منافع بازار ایجاد کرده بود، این‌بار نیز از این طریق توانست بر دولت تأثیر بگذارد.

- تأسیس صندوق‌های قرض‌الحسنه: نخستین صندوق‌های قرض‌الحسنه را در سال ۱۳۴۶، عده‌ای از بازاریان در «مسجد لرزاده» تهران بنا نهادند. از اواسط سال ۱۳۵۷، با نزدیک شدن پیروزی انقلاب اسلامی و بروز رکود در فعالیت بانک‌ها به دلیل اعتصابات،

قرض الحسنه به عنوان یک نهاد مالی اسلامی خارج از سیستم پولی و بانکی رسمی کشور، بیش از پیش مورد توجه و استقبال مردم قرار گرفت. با پیروزی انقلاب، جمعیت مؤتلفه اسلامی از حکومت جدید خواستار تأسیس بانک اقتصاد اسلامی شد (کميجانی و عسگری، ۱۳۷۰: ۳).

در روزهای اولیه سال ۱۳۵۸، هیئت‌مدیره تشکیل شد و با بسیج همه صندوق‌های قرض‌الحسنه، مقدمات تأسیس یک بانک اسلامی را فراهم آورد (ر.ک: اطلاعات، ۱۳۵۸/۰۲/۲۰). اما با تصمیم دولت مبنی بر ملی‌سازی بانک‌ها و صنایع، بانک اسلامی تشکیل نشد؛ ولی دولت قول داد که شرایط ویژه‌ای را برای سازمان اقتصاد اسلامی ایجاد کند. بنابراین مقرر شد که سازمان اقتصاد اسلامی، وظیفه خدمت‌رسانی و اعطای وام به صندوق‌های قرض‌الحسنه را برعهده گیرد. نتیجه این کشمکش‌ها سبب شد که بانک اقتصاد اسلامی از قانون ملی شدن مستثنی شود و نام آن به «سازمان اقتصاد اسلامی» تغییر کرد (عادلخواه، ۱۳۷۶: ۱۹).

بدین ترتیب سازمان اقتصاد اسلامی که در سال ۱۳۵۸، توسط عده‌ای از بازاریان متنفذ از جمله علا میرمحمدصادقی ایجاد شد، بسیاری از صندوق‌های قرض‌الحسنه را زیر پوشش خود قرار داد. در فاصله سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۶۵، تعداد صندوق‌های قرض‌الحسنه از ۲۰۰ واحد به ۲۲۵۰ واحد رسید (گزارش رئیس گروه بازرسی بانک‌ها و صندوق‌های قرض‌الحسنه بانک مرکزی، ۱۳۸۱). گسترش چشمگیر صندوق‌های قرض‌الحسنه با مخالفت‌هایی روبه‌رو شد. روند رو به گسترش صندوق‌ها سبب شد تا وزارت کشور، صندوق‌ها را موظف به دریافت پروانه تأسیس نماید (کميجانی و عسگری، ۱۳۷۰: ۳).

فشار دولت بر صندوق‌های قرض‌الحسنه از اوایل دهه ۱۳۶۰ آغاز شد. در این سال‌ها، فعالیت صندوق‌ها در نبود بانک‌های خصوصی گسترش یافته بود. در پاییز ۱۳۶۲، «علی‌اکبر ناطق‌نوری»، وزیر کشور دولت وقت تصمیم گرفت تا صندوق‌های قرض‌الحسنه‌ای را که مجوز نداشتند، ببندد (عادلخواه، ۱۳۷۶: ۱۹). تخلفات برخی صندوق‌ها در سال ۱۳۶۲ نیز سبب شد تا صندوق‌های بدون مجوز را تعطیل کنند. هیئت وزیران در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۶۳، قانونی را تصویب کرد که بر اساس آن، صندوق‌های قرض‌الحسنه موظف شدند تا زیر نظارت وزارت کشور و بانک مرکزی عمل

کنند (موسویان، ۱۳۸۳: ۳۸). نگرانی اصلی آن بود که اقتدار اقتصادی این صندوق‌ها، ابزار دخالت در صحنه سیاسی را در اختیارشان قرار دهد (ر.ک: کیهان، ۱۳۶۶/۱۱/۲۵)؛ زیرا این سازمان با دریافت سه تا پنج درصد از سپرده‌های مردم در هر صندوق، از همان ابتدا دارای توان مالی بسیار بزرگی بود که با به کار انداختن آن، به راحتی می‌توانست در برابر سیاست‌های مالی و اقتصادی دولت، آن را به کار گیرد و عمل کند و این موضوع همواره و به‌ویژه از نیمه دوم دهه ۶۰، محل مناقشه گروه‌های سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی بود (احمدی امویی، ۱۳۹۶: ۳۷).

مجلس نیز درباره اینگونه فعالیت‌ها نگران بود. البته مجلس در این زمینه دارای یک نظر نبود. مثلاً عزت‌الله سبحانی در مجلس دوم علیه سازمان اقتصاد اسلامی سخنرانی می‌کرد و از سوی دیگر عباس شیبانی، نماینده تهران به دفاع از آن پرداخته، چنین گفت: «...آیا جز این است که صندوق‌های قرض‌الحسنه بدون تحمیل هرگونه هزینه و هرگونه چشم‌داشت فعالانه در کنار دولت و در خط ولایت فقیه حرکت می‌کند...» (مشروح مذاکرات مجلس دوم شورای اسلامی، جلسه ۴۰۴).

در سال ۱۳۶۷، «شورای پول و اعتبار» با صدور اعلامیه‌ای، صندوق‌های قرض‌الحسنه را جزء مؤسسه‌های اعتباری غیر بانکی اعلام کرد و آنها را به رعایت مقررات موجود ملزم ساخت و مجوز تأسیس صندوق‌های قرض‌الحسنه را برعهده بانک مرکزی گذاشت (عسگری، ۱۳۶۹: ۲۳۲). بعد از تصویب شورای پول و اعتبار، مجوز فعالیت آنها قانونی شد. همچنین در زمینه فعالیت صندوق‌های قرض‌الحسنه که از دوره قبل آغاز شده بود، تغییرات و سیاست‌های جدیدی اعمال شد (موسویان، ۱۳۸۳: ۳۹). در مجموع در این دهه، یکی از مهم‌ترین درگیری‌های دولت موسوی، با اتاق بازرگانی و سازمان اقتصاد اسلامی بود؛ جایی که قدرت جمعیت مؤتلفه در آن به شدت چشمگیر بود. برایند این اختلافات این بود که بازاری‌ها و جناح راست که بیشترین اقتدار و کنترل را بر صندوق‌های قرض‌الحسنه داشتند، به منتقدان دولت پیوستند و ساخت اقتصادی و بخش خصوصی در مقابل دولت قرار گرفت.

وضعیت مناسبات دولت و بازار در دهه نخست جمهوری اسلامی به تفکیک دولت‌های مورد بحث در جدول زیر آمده است.

جدول ۱- مناسبات دولت و بازار در دهه نخست جمهوری اسلامی

دولت و نهادهای حاکم	رویکرد اقتصادی	سیاست‌های دولت	مناسبات دولت و بازار
دولت موقت	راست و لیبرالی	تأکید بر تمرکززدایی، بازار آزاد، تقویت بخش خصوصی و بورژوازی ملی	حمایت از سرمایه‌داری ملی، تعامل و همکاری میان دولت و بازار
شورای انقلاب	چپ سنتی	حمایت از دولت متصدی و مداخله‌جو، سیاست‌های بازتوزیعی و محدودیت بخش خصوصی	تقلیل نقش بازار به یک بخش فرعی و بروز اختلاف و تنش میان دولت و بازار
ریاست‌جمهوری بنی‌صدر	اقتصاد توحیدی	تقویت بخش دولتی، تحدید بخش خصوصی	اختلاف با بازار سنتی
ریاست‌جمهوری رجایی	چپ سنتی	تقویت بخش دولتی، سیاست‌های بازتوزیعی، تحدید بخش خصوصی	اختلاف و تقابل
نخست‌وزیری میرحسین موسوی	شبه‌سوسیالیسم با تأکید بر نهادگرایی	تقویت بخش تعاونی و دولتی، تأکید بر سیاست‌های بازتوزیعی، افزایش کنترل دولت بر بازار، محدودسازی بخش خصوصی	اختلاف و تقابل

نتیجه‌گیری

با وقوع انقلاب اسلامی و با تغییر در ساختار قدرت در کشور، مناسبات تاریخی میان دولت و بازار نیز دگرگون شد. بازاریان به عنوان یکی از نیروهای اجتماعی اصلی در فرایند انقلاب به همراه روحانیت در متن حاکمیت قرار گرفتند و روابط نزدیکی با رهبران جمهوری اسلامی برقرار نمودند. آنها در اوایل انقلاب توانستند از طریق نفوذ در جامعه سیاسی و تصاحب مناصب اقتصادی مهم، منافع کلانی به دست آورند. اما به تدریج و متأثر از شرایط سیاسی و اقتصادی حاکم بر فضای کشور، زمینه‌های اختلاف میان دولت و نهاد بازار آشکار شد.

این مقاله نشان می‌دهد که پس از پیروزی انقلاب، دولت موقت به عنوان نخستین دولت جمهوری اسلامی با باور به کاهش نقش دولت در اقتصاد، تمرکززدایی، تقویت

بخش خصوصی و بورژوازی ملی سعی داشت نوعی نظام اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد را سامان‌دهی نماید. اما به دلایل متعدد از جمله وجود نگرش‌های غیر همسو و بروز اختلاف بر سر مسائل سیاسی و اقتصادی میان دولت و شورای انقلاب، ناگزیری دولت از اجرای مصوبات شورای انقلاب و شرایط بحرانی پس از انقلاب، نظارت بر فعالیت‌های بخش خصوصی و تحدید آن در دستور کار دولت موقت قرار گرفت.

هرچند بازرگان قصد داشت ساختار و قدرت دولت را محدود کند، در این برنامه شکست خورد. فشارهای سیاسی و ایدئولوژیکی شورای انقلاب و جناح چپ اسلامی درون بلوک قدرت برای دولتی کردن مراکز انباشت ثروت، کاهش اختیارات و نفوذ دولت و اتخاذ یک سیاست خارجی رادیکال، سرانجام دولت موقت را ناچار به کناره‌گیری کرد. با کناره‌گیری دولت موقت و روی کار آمدن دولت‌های پس از آن و حاکمیت جناح چپ، موج گسترده ملی‌سازی‌ها و مبارزه با سرمایه‌داری تداوم یافت و منافع بازاریان را به مخاطره انداخت و موجبات تنش میان دولت و بازار را فراهم نمود.

در چنین شرایطی بازاری‌ها برای تعقیب منافع خویش درصدد در اختیار گرفتن اتاق بازرگانی، ورود و نفوذ در وزارت بازرگانی و مقابله با سیاست‌های تمرکزجویانه برآمدند. آنها صندوق‌های قرض‌الحسنه را برای تحدید قدرت دولت در زمینه اقتصاد اسلامی تأسیس کردند. این صندوق‌ها از سویی با انباشت سرمایه، منابع مالی لازم را برای بازار فراهم می‌آوردند و از سوی دیگر با حمایت از اقشار کم‌درآمد و بازاری‌های ورشکسته، از وابستگی آنها به حکومت (گرفتن وام دولتی) کاسته، روحیه اعتراضی آنها را نسبت به حکومت تقویت می‌کردند. دولت نیز با تصویب لوایح و قوانین متعدد از جمله لایحه انحصار تجارت خارجی، قانون تعزیرات و اقدامات خود توانست فعالیت‌های بازار را محدود کند. نتیجه این مقابله‌جویی‌ها و محدودیت‌ها، خروج بازاری‌ها از بدنه دولت و تشدید زمینه‌های تنش و اختلاف میان دولت و بازار تا پایان دوره نخست‌وزیری میرحسین موسوی بود.

پی‌نوشت

۱. کتاب «بازار و دولت در ایران: سیاست‌های بازار تهران»، بازار را به مثابه جهان کوچکی از روابط دولت-جامعه، در هر دو نظام سلطنتی پهلوی و جمهوری اسلامی مطالعه کرده

است. نویسنده کتاب، ارنگ کشاورزبان، با استفاده از روش‌های مصاحبه، مشاهده توأم با مشارکت، اسناد و داده‌های درجه دوم به تحقیقات میدانی در بازار تهران پرداخته و در نهایت نشان داده است که بسیاری از کارکردهای بازار تغییر کرده است.

۲. از منظر اقتصادی، بازرگان، بهشتی و مطهری بر حق مالکیت شخصی بر پایه حق آزادی فردی و اقتصادی تأکید دارند، اما می‌گویند که با هر نوع استثمار هم مخالفند. این سه با به رسمیت شناختن حق مالکیت خصوصی، در عین حال با بهره‌کشی اقتصادی مخالفت کرده‌اند... در این میان برخی از اعضای نهضت آزادی با دیدگاه‌های سوسیالیستی اقتصادی مانند مهندس سبحانی یا آقای رجایی در همان ابتدای انقلاب [سال ۱۳۵۸] از نهضت آزادی ایران جدا شدند (ر.ک: یزدی، ۱۳۸۷؛ قلی طایفه و کیانی، ۱۳۹۵).

منابع

- احمدی امویی، بهمن (۱۳۸۵) اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، گام نو.
- (۱۳۹۶) اقتصاد سیاسی صندوق‌های قرض‌الحسنه و مؤسسات اعتباری، تهران، پارسه.
- اشرف، احمد (۱۳۷۵) «نظام صنفی، جامعه مدنی و دموکراسی در ایران»، گفت‌وگو، شماره ۱۷، صص ۱۷-۴۷.
- اکرمی، ابوالفضل (۱۳۷۹) «بازرگانی و مبادلات غیر نفتی: شبکه توزیع کالاهای اساسی و ضروری مصرفی در کشور»، تازه‌های اقتصاد، شماره ۸۹، صص ۵۱-۵۴.
- امیراحمدی، هوشنگ و منوچهر پروین (۱۳۸۱) ایران پس از انقلاب، ترجمه علی فرشیدزاده، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- بارسقیان، سرگه (۱۳۸۶) «میرحسین موسوی و ماجرای اختلاف‌ها در حزب جمهوری اسلامی»، شهروند، شماره ۷۷.
- بازرگان، مهدی (۱۳۶۳) انقلاب ایران در دو حرکت، چاپ پنجم، تهران، نهضت آزادی ایران.
- بحرانی، محمدحسین (۱۳۸۸) طبقه متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر (۱۳۲۰-۱۳۸۰) تهران، آگاه.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹) جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران، نشر نی.
- (۱۳۸۱) دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی، تهران، نگاه معاصر.
- بنی‌صدر، ابوالحسن (۱۳۵۷) اقتصاد توحیدی، بی‌جا، بی‌نا.
- بهداد، سهراب و فرهاد نعمانی (۱۳۸۶) طبقه و کار در ایران، ترجمه محمود متحد، تهران، آگاه.
- پسران، محمدهاشم (۱۳۷۳) «برنامه‌ریزی و تثبیت اقتصادی»، ایران‌نامه، شماره ۴۹، صص ۷۵-۹۶.
- حاضری محمدعلی و مهدی حسین‌زاده فرمی (۱۳۹۰) «نقش سیاسی بازار: تحلیل تحولات دهه اول پس از انقلاب اسلامی»، دانش سیاسی، شماره ۱، صص ۶۱-۸۶.
- دربیگی، بابک (۱۳۷۵) «فروشگاه‌های زنجیره‌ای رفاه: ضرورت اجتماعی یا اقتدار سیاسی»، گفت‌وگو، شماره ۱۳، صص ۱۹-۲۸.
- دلفروز، محمدتقی (۱۳۹۳) دولت و توسعه اقتصادی، اقتصاد سیاسی توسعه در ایران و دولت‌های توسعه‌گرا، تهران، آگاه.
- دیگار، ژان پیر و دیگران (۱۳۷۷) ایران در قرن بیستم (بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در یک‌صد سال اخیر)، ترجمه هوشنگ مهدوی، تهران، البرز.

- رزاقی، ابراهیم (۱۳۷۵) گزیده اقتصاد ایران، تهران، امیرکبیر.
- رفیع پور، فرامرز (۱۳۷۶) توسعه و تضاد: کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۹/۰۱/۰۷.
- ۱۳۵۹/۰۱/۳۱، -----
- ۱۳۵۹/۰۴/۰۸، -----
- ۱۳۵۹/۰۸/۱۰، -----
- ۱۳۶۰/۰۲/۲۲، -----
- ۱۳۶۲/۰۱/۳۱، -----
- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۰/۰۲/۱۶.
- ۱۳۶۴/۰۱/۱۵، -----
- ۱۳۶۴/۰۱/۲۰، -----
- روزنامه کیهان، ۱۳۵۹/۱۱/۱۶.
- ۱۳۶۶/۱۱/۲۵، -----
- عادلخواه، فریبا (۱۳۷۶) «شرکت‌های مضاربه‌ای و صندوق‌های قرض‌الحسنه»، گفتگو، شماره ۱۵، صص ۱۱-۳۰.
- عسگری، علی (۱۳۶۹) بررسی نقش و اثرات صندوق‌های قرض‌الحسنه و سیستم پولی و بانکی کشور، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده اقتصاد.
- غفاریان، متین (۱۳۸۸) بازار و دولت: بررسی دوره ۱۳۶۷-۱۳۵۷، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- قانون تعزیرات حکومتی (۱۳۶۷) مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام، دوره اول، شماره ۱، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- قدیری اصلی، باقر (۱۳۸۵) «نگاهی به سیاست‌های اقتصادی دولت»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۱ (۴۳)، صص ۱۴۴-۱۵۳.
- قلی طایفه، عباسعلی و احسان کیانی (۱۳۹۵) نهضت آزادی ایران از تأسیس تا انشعاب، تهران، صمدیه.
- کدی، نیکی (۱۳۸۳) نتایج انقلاب ایران، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، قومس.
- کمیجانی، اکبر و علی عسگری (۱۳۷۰) «تشکیلات و عملکرد صندوق‌های قرض‌الحسنه و جایگاه آنها در سیستم پولی و بانکی کشور»، تحقیقات اقتصادی، شماره ۴۴، صص ۱-۳۵.
- گزارش رئیس گروه بازرسی بانک‌ها و صندوق‌های قرض‌الحسنه بانک مرکزی (۱۳۸۱) مجله و بانک اقتصاد، شماره ۲۳، صص ۱۲-۱۳.

- مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره دوم، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. مصلی‌نژاد، غلامعباس (۱۳۸۴) دولت و توسعه اقتصادی در ایران، تهران، قومس.
- موثقی، سید احمد (۱۳۸۵) «اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، شماره ۷۱، صص ۳۱۱-۳۵۴.
- موسویان، سید عباس (۱۳۸۳) «طرحی برای سامان‌دهی صندوق‌های قرض الحسنه»، گفتگو، شماره ۱۵، صص ۳۵-۵۵.
- مهرجو، بهراد (۱۳۹۲) فرجام بازار؛ خاطرات اسدالله عسگر اولادی، تهران، کارآفرین.
- مهرجو، بهراد و متین غفاریان (۱۳۸۸) «اقتصاد دهه ۶۰ ویژه دوران جنگ بود»، ماهنامه صنعت و توسعه، شماره ۲۷، صص ۳۹.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹) درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، سمت.
- نورث، داگلاس سی (۱۳۷۷) نهادها و تغییرات نهادی عملکرد اقتصادی، ترجمه حمیدرضا معینی، تهران، سازمان برنامه و بودجه.
- نی، ویکتور و ریچارد سوئدبرگ (۱۳۸۷) اقتصاد سیاسی، ترجمه رضا مجیدزاده و آصفه توکلی، مجله اقتصاد سیاسی، شماره ۸، صص ۷۵-۱۱۴.
- هیرو، دیلیپ (۱۳۸۶) ایران در حکومت روحانیون، ترجمه محمدجواد یعقوبی دارابی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، باز.
- یزدی، ابراهیم (۱۳۸۷) «هم بازرگان لیبرال سیاسی بود، هم بهشتی و مطهری»، شهروند، شماره ۶۵، صص ۱۷.

- Alizadeh, P (2000) ed, *The Economy of Iran: The Dilemmas of an Islamic State*, London: I, B, Tauris.
- Amirahmadi, H (1990) *Revolution and Economic Transition: The Iranian Experience*, Albany: State University of New York Press.
- Amuzegar, J (1993) *Iran's Economy under the Islamic Republic*, London: I, B Tauris.
- (2004) "Iran's Economy: Status, Problems and Prospects", Prepared for Conference Iran After 25 Years of Revolution: A Retrospective and a Look Ahead, Wilson International Center for Scholars, 16-17 November.
- Ehteshami, A, (1995) *After Khomeinism*, London and New York: Rut ledge press.
- Katouzian, H (1981) *The Political Economy of Modern Iran 1926-1979*, New York: University Press. 501-522.
- Keshavarzian, A, (2007) *Bazar and State in Iran: the Politics of the Tehran Bazaarplace*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Mazarei, A, (1996) *The Iranian Economy under the Islamic Republic: Institutional Change and Macroeconomic Performance (1979-1990)*, Cambridge Journal of Economics, , vol, 20, issue 3, 289-314.

- Moaddel, M (1991) Class struggle in post revolutionary Iran, Middle East studies V.23.
- Pesaran, M, H. (1982) “The System of Dependent Capitalism in Pre- and Post-Revolutionary Iran, International Journal of Middle East Studies Vol, 14, No, 4.
- Piech, K (2016) Political Economy, An Introduction to the Theory of Economic Policy, See discussions,stats,and author profiles for this publication at: <https://www.researchgate.net/publication/308530946>
- Rahnema, A, & Nomani, F (1990) The Secular miracle: religion, Politics and economic policy in iran, London: Zed book press.
- Razavi, H, and Vaki,F, (1982) The Political Environment of Economic Revolutionary Iran, International Journal of Middle East Studies 14.